

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه

عبدالقاهر جرجانی و آیور آرمسترانگ ریچاردز

امیر محمود انوار

استاد زبان و ادبیات عرب واحد علوم و تحقیقات تهران

حسن عبدالحسینی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده:

استعاره از مباحثی است که از گذشته دور ذهن متفکران حوزه‌های مختلف علوم بشری را در سراسر گیتی به خود مشغول داشته است. در حوزه ادب، از آنجائی که استعاره بزرگترین کشف هنرمند و عالیترین امکانات در حیطه هنری و از کارآمدترین ابزار تخیل و به اصطلاح نقاشی در کلام است، مورد توجه ویژه ادیبان و ناقدان برجسته بوده و هست. از جمله ناقدان و بلاغت دانان برجسته اسلامی عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ ق) است که با تلاش‌های روشمند خود موفق شد به افق‌های بی‌سابقه‌ای در مطالعات ادبی و زبانی از جمله استعاره دست یابد که تا آن زمان سابقه نداشت. در میان بلاغت دانان و ناقدان غربی نیز آیور آرمسترانگ ریچاردز (۱۸۹۳-۱۹۶۵ م) یکی از چهره‌های سرشناس و تأثیر گذار در حوزه نقد ادبی و بلاغت است که نوآوریها و اصلاحاتی در حوزه بلاغت، خاصه در نظریه استعاره ارائه داده است. این مقاله بر آن است که ضمن بیان گزیده‌ای از پژوهش‌های استعاری پیشینیان این دو متفکر به مقایسه تطبیقی آرای ایشان درباره استعاره پردازد، بنابراین ضمن مطالعه و بررسی منابع مربوطه و توصیف و تحلیل اطلاعات حاصله، به تطبیق دیدگاه دو اندیشمند و استخراج اشتراکات و اختلافات میان آن دو پرداخته شده است. نتیجه حاصله حاکی از آن است که برخی از نوآوری‌های مستند به پژوهش ریچاردز درباره استعاره را عبدالقاهر جرجانی صدها سال قبل از او به شکلی مبسوط و نیکو بیان کرده است.

کلید واژه‌ها:

بلاغت، استعاره، عبدالقاهر جرجانی، آیور آرمسترانگ ریچاردز.

مقدمه

استعاره وحدت بخش دو عالم متضاد با جهشی به پهنه تخیل که گویای آن است که جهان همواره شاداب، زنده، ناتمام، سیراب نشدنی و سرشار از شگفتی است؛ از دیرباز ذهن اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم بشری در سراسر جهان را به خود مشغول داشته است. این بزرگترین کشف هنرمند و کارآمدترین ابزار تخیل همیشه در حوزه ادب مورد توجه ویژه ادیبان و ناقدان بوده است. تا آنجا که گفته شده «شعر چیزی است که مشتمل بر تشبیهی خوش و استعاره‌ای دلکش باشد و در ماسوای آنها گوینده را فضل، وزنی خواهد بود و بس». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۷) بلاغت دانان اسلامی نیز از آنجایی که استعاره را یکی از ستونهای کلام به شمار آورده اند (همان: ۱۱۳) در راستای اثبات اعجاز قرآن و تبیین تصاویر خیال‌انگیز توجیه تحدی کلام الهی و نیز درک ادب کهن خویش به پژوهش درباره آن پرداخته‌اند. از جمله بلاغت دانان برجسته اسلامی که با تلاشهای روشمند خود موفق شد به افق‌های بی‌سابقه‌ای در مطالعات ادبی و زبانی از جمله استعاره دست یابد که تا آن زمان سابقه نداشت عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ ق) است. وی در پرتو اثبات اعجاز بیانی قرآن، به پژوهش‌های عمیق در خصوص زبان و رابطه‌اش با اندیشه پرداخت. در این راستا استعاره توجه او را به خود جلب کرد. او با دقت در آرای متفکران پیش از خود و نیز متون برجسته ادبی، ضمن اصلاح آرای پیشینیان به طرح دیدگاه خود درباره استعاره می‌پردازد، دیدگاهی که نه در زمان خود بلکه در حال حاضر نیز جوانبی از آن بدیع و شایسته پژوهش است. از میان بلاغت دانان و ناقدان مغرب زمین نیز که در زمینه استعاره به اصلاحاتی دست زده و آرای را مطرح ساخته و نیز تأثیر بسزایی بر جای نهاده است آیورآرمسترانگ ریچاردز (۱۸۹۳-۱۹۶۵ م) است. نکته جالب توجه اینکه برخی از نواندیشی‌های ریچاردز عیناً نقل گفتار جرجانی است. این دیدگاه اگرچه از باب توارد باشد و او هیچ اطلاع از نظریات جرجانی نداشته است، در حقیقت عظمت کار این بلاغت‌دان اسلامی را می‌رساند که حدود نهمصد سال قبل از او به این دیدگاه دست یافته

است. قبل از پرداختن به موضوع ضمن معرفی دو اندیشمند برای نشان دادن اصلاحات و نو اندیشی آنها به اختصار به پژوهش‌های پیشین ایشان نیز اشاره شده است.

این پژوهش به دو بخش تقسیم شده است: در بخش اول تحت عنوان کلیات به معرفی دو نویسنده مذکور و نگاهی به پژوهش‌های بلاغت دانان پیش از ایشان درباره این استعاره توجه شده است و بخش دوم به بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه ریچاردز و جرجانی اختصاص یافته است.

بخش اول : کلیات

۱-۱ عبدالقاهر جرجانی

ابوبکر عبدالقاهر پسر عبدالرحمان جرجانی از دانشمندان نامی قرن پنجم هجری است که وفات او را اغلب سال (۴۷۱. ق) و برخی سال (۴۷۴. ق) یاد کرده اند (جرجانی، ۱۳۷۰: مقدمه)

اصلش از ایران و زادگاهش گرگان بود. گفته اند تمام دوران عمر خود را در گرگان به سر برد و در همانجا به تعلیم و تعلم پرداخت (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۳) معاصران و اخلاف بلافضل عبدالقاهر او را یکی از برجسته ترین چهره‌های ادبی زمان خود می‌دانستند. عبارات «امام عربی» «پیشوای دستور نویسندگان زمان خود» «همه او را در زمان خودش به عنوان امام قبول داشتند» عباراتی است که در بیشتر زندگی‌نامه‌های او به کار رفته است (ابودی، ۱۳۸۴: ۱۵)

گفته شده او تنها یک یا دو استاد داشته است به نامهای ابوالحسین محمدبن حسن فارسی نحوی بزرگ (مطلوب، ۱۹۷۳: ۱۴) و احمد بن عبدالله مهابادی شارح لمع ابن جنی در نحو (جرجانی، ۱۳۷۰: مقدمه) محدودیت او به یک یا دو استاد و اینکه تنها یک موضوع را از ایشان آموخته در علایق گسترده او و خود فرهیختگی اش تأثیری نداشته است و آثار بزرگ او نمایانگر مطالعه گسترده و عمیق اوست. وی از ذوق شعری نیز بهره داشته و اشعاری نیز سروده

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و آیور آرمسترانگ

است (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۳) از او آثار گرانسنگی در زمینه های نحو، علوم بلاغت و اعجاز قرآن بر جای مانده است که دقت نظر همراه با تحلیل انتقادی در مهمتترین آثارش، او را بی بدیل ساخته است. از جمله مهمتترین آثار او عبارتند از:

۱. دلائل الاعجاز ۲. اسرار البلاغه ۳. العوامل المئه ۴. الرساله الشافیه فی اعجاز القرآن ۵. المغنی.

۱-۲ آرمسترانگ ریچاردز

ایور آرمسترانگ ریچاردز (۱۹۶۵-۱۸۹۳ م) منتقد انگلیسی و یکی از تاثیرگذارترین متفکران و منتقدان جدید است. وی از دانشگاه کمبریج فارغ التحصیل شد و در همانجا به عنوان استاد زبان و ادبیات انگلیسی به کار پرداخت. در آثارش خاصه نقد عملی و کولریج درباره تخیل، بر کاربرد روانشناسی در متون ادبی تأکید می‌رود و به طور کلی در آثارش تلاش می‌کند تا عقاید خرافی و بی‌اساس و فاقد زمینه استوار علمی را از عرصه نقد بیرون براند (ریچاردز، ۱۳۸۸: مقدمه) او به عنوان بنیانگذار نقد عملی شناخته شده است و نظریاتش انقلابی در نقد ادبی جدید به شمار می‌رود. تأثیر نظریات او در بسیاری از مکاتب بزرگ نقد ادبی و نظریه‌های زبان‌شناسی، معنی‌شناسی و هرمنوتیک کاملاً مشهود است (ریچاردز، ۱۳۸۲، مقدمه) انتشار مجموعه شعری در سال ۱۹۵۸ او را به عنوان شاعر نیز به محافل علمی و ادبی شناساند (ریچاردز، ۱۳۸۸، مقدمه) از جمله مهمتترین آثار او عبارتند از: ۱. معانی زیبایی‌شناسی ۲. معنی معنی ۳. اصول نقد ادبی ۴. فلسفه بلاغت ۵. کولریج درباره تخیل.

۱-۳ نگاهی به مطالعات استعاره در سنت اسلامی قبل از عبدالقاهر جرجانی

اگر چه هسته اولیه پژوهش در کلام مجازی را در کتاب سیبویه (متوفی ۱۸۰ ق) می‌یابیم، آنجا که اظهار می‌دارد: به منظور گسترش معنایی کلمات و نیز ایجاز و اختصار تغییراتی در مدلول کلمات صورت می‌گیرد (سیبویه، ۱۳۱: ۱۹۹۰) اما جاحظ (متوفی ۲۵۵ ق)

اولین کسی است که به تعریف اصطلاحی استعاره با نامگذاری آن به همین نام پرداخته است (سامرای، ۱۹۷۷: ۲۷) جاحظ در ذیل بیت زیر:

وظفقت سحابه تغشاها تبکی علی عراضها عیناها

ترجمه: ابری خانه معشوق را در بر گرفت و بر ویرانه‌های آن گریستن آغاز نمود.
می‌گوید: « دو چشمش یعنی دو چشم ابر و شاعر باران را گریه ابر قرار داده است بنا بر استعاره و استعاره عبارت است از نامیدن چیزی به نام دیگری هنگامی که جایگزین آن شود. » (جاحظ، ۱۹۲۶: ۱۱۵) او شعر را همچون صنعت بافندگی و نوعی تصویر گری می‌داند (تامرسلوم، ۱۹۸۳: ۳۰۵) بنابراین استعاره را عنصری زیبایی آفرین و کارآمد در این تصویر گری بر می‌شمارد، عنصری که با جان دار پنداری می‌تواند مخاطب را برانگیزاند و بر او تأثیر نهد. اما این نگرش به استعاره به عنوان انتقال لفظ از کلمه ای به کلمه دیگر نمی‌تواند کار کردی شناختی ایجاد کند و واقعیتی نو بیافریند. در این دوران اندیشمندان متعددی در حوزه‌های مختلف علمی در پرتو فهم متون دینی به مبحث حقیقت و مجاز از جمله استعاره توجه کرده و پژوهش درباره آن همّت گماردند. در این میان برخی چون اهل حدیث و ظاهریان هیچ گونه مجازی را در زبان قرآن نپذیرفتند و هر گونه تأویلی را در مفاد آن نفی کردند. (سعیدی روشن ۱۳۸۱: ۱۲) و در نقطه مقابل برخی چون باطنیان و متصوفه، زبان قرآن را زبان ایما و رمز و غرض اصلی و گوهر معنای آن را حقیقت نهفته در ورای الفاظ آن دانستند (همان: ۱۲) اما غالب مسلمانان آن را (حقیقت و مجاز) جزء لاینفک زبان بشری از جمله کلام وحی دانسته و در فهم و تبیین آن کوشیدند (همان: ۳۸) در حوزه ادب، نگرش جاحظ به استعاره یعنی نامیدن چیزی به نام دیگری و به عبارتی انتقال لفظ از معنی حقیقی به مجازی تا زمان عبدالقاهر سایه افکند. بلاغت دانان بسیاری به بررسی استعاره پرداختند اما معدود کسانی نکاتی جدید را ارائه دادند. از جمله این اشخاص کسانی هستند که در این سطور به معرفی ایشان می‌پردازیم. ابن قتیبه دینوری (متوفی، ۲۷۶ ق) با ارائه تعریفی چون تعریف جاحظ به استعاره می‌پردازد. اما نکته جدیدی را خاطر نشان می‌شود مبنی بر اینکه وجود ارتباط بین معنی حقیقی

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و آیور آرمسترانگ

و مجازی در استعاره لازم است. او این ارتباط را بر مبنای روابطی چون سببیت، مجاورت و تشبیه می‌داند. (ابن قتیبه، ۱۹۷۳: ۱۳۵) عبدالله بن معتمر (متوفی ۲۹۶ ق) دیگر بلاغت دانی است که ضمن تعریف استعاره نکته جدیدی را بر دیدگاه پیشینیان می‌افزاید و آن وجود یک تأثیر اضافی در مجاز نسبت به حقیقت یعنی مبالغه و ایضاح است. اثری که باعث می‌شود ما به جای معنی حقیقی استعاره به کار ببریم (ابن معتمر، ۱۹۷۹: ۲) بعد از او قدامه بن جعفر (متوفی ۳۳۷ ق) با تقسیم‌بندی استعاره به استعاره فاحش (استعاره ای که بین معنی حقیقی و مجازی آن ناهمگونی باشد) و استعاره نیکو و توجه به وجود اصل مشابهت بین مستعارمنه و مستعارله دریچه جدیدی فرا روی پژوهشگران می‌گشاید. (قدامه بن جعفر، ۱۳۰۲ ق: ۶۷)

قاضی جرجانی (متوفی ۳۶۶ ق) نیز با تبیین وجود تفاوت بین تشبیه و استعاره و راهکار شناخت آن دو از یکدیگر نکات ظریف جدیدی را مطرح می‌سازد (قاضی جرجانی، ۱۳۳۱ ق: ۴۰) در همان زمان آمدی (متوفی ۳۷۰ ق) پژوهش گسترده تری درباره تعاره ارائه می‌دهد. او اگر چه تعریفی را براساس ساختار تعریفهای گذشتگان یعنی انتقال کلمه از معنی حقیقی به مجازی ارائه می‌دهد اما تحلیل‌های ظریف او از انواع وجه شبه، پژوهش جدیدی است که توجه بزرگانی چون عبدالقاهر را به خود جلب کرده است (آمدی، ۲۶۷ و جرجانی، ۲۰۰۵: ۵۹)

علی بن حسین رمانی (متوفی ۳۸۴ ق) دیگر بلاغت دانی است که در پرتو اثبات اعجاز قرآن استعاره را کاویده است. نکته جالب و نوین پژوهش او ارائه تحلیل‌های ژرف روانشناختی از استعاره‌های قرآنی است. تحلیل‌هایی که نقطه عطفی را در پژوهش‌های استعاری ایجاد کرد. در تأیید این مدعا می‌توان به تحلیل استعاره‌های موجود در آیات « سَمِعُوا لَهَا شَهِيْقًا وَهِيَ تَفُوْرٌ * تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ » (الملک آیات ۷ و ۸) استناد جست. او می‌گوید: « در حقیقت شهیق صدای شدید و دردناک است مانند صدای شیون کسی که گریه می‌کند، در اینجا استعاره بلیغ تر و موجزتر از حقیقت است و جامع بین صدای آتش جهنّم و شیون گریه کننده نازیبایی صدا است « تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ » معنای حقیقی‌اش پاره پاره شدن از شدت جوشش به وسیله آتش است. یعنی نزدیک بود از شدت جوشش پاره پاره شود و استعاره بلیغ

تر از حقیقت است. زیرا مقدار خشم بر نفس محسوس و مدرک می‌باشد و این آشکار است که شدت خشم شدت انتقام را در پی دارد، پس در این استعاره برترین نوع بیم دادن و بزرگترین طریقه وعظ کردن و برترین دلیل به قدرت وسیع خداوند است» (رمانی، ۱۹۸۶: ۸۷) **ابوهلال عسگری** (متوفی ۳۹۵ق) نیز پژوهش گسترده‌ای درباره استعاره انجام داده است. او علاوه بر انتقال از معنی وضعی کلمه به معنی مجازی آن، به نقش و عملکرد فعال استعاره در سخن نیز اشاره کرده است. عملکردی که از دیدگاه او در پنج مبحث صورت می‌گیرد: ۱- روشن ساختن معنی ۲- تأکید ۳- مبالغه ۴- ایجاز ۵- آراستن و تزیین سخن (ابوهلال عسگری، بی‌تا: ۲۷۴)

عسگری همچنین به بسط شیوه تحلیلی رمانی یعنی تحلیل روانشناختی از استعاره می‌پردازد و با ارائه نمونه‌های فراوان نقش استعاره‌ها در تجسم احساسات و عواطف شخصی و جمعی و به عبارت وسیعتر نمایش فرهنگ جامعه را نمایان می‌سازد (عبدالحسینی، ۱۳۸۸: ۱۵۴)

دیگر بلاغت‌دان اسلامی که ضمن ارائه آرای گذشتگان درباره استعاره نکته دیدی را بر دستاوردهای ایشان افزوده است **ابن رشق قیروانی** (متوفی ۴۳۶ق) است. به عقیده او نگاه زیبایی‌شناختی به استعاره‌ها ذوقی بوده و بر اساس تغییر زمان ممکن است تغییر یابد. (ابن رشیق، ۱۹۰۷: ۱۸۴)

نگاهی به مطالعات استعاره در سنت غربی قبل از ریچاردز

ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق. م) را نخستین کسی می‌دانند که به تعریف استعاره پرداخته است (بورشه، ۱۳۷۷: ۲۹۱) او در بوطیقا استعاره را یکی از انواع هشتگانه اسم می‌شمارد و در تعریف آن می‌گوید: استعاره عبارت است از انتقال اسم چیزی به چیز دیگر. این انتقال به چهار طریق صورت می‌گیرد ۱- انتقال از جنس به نوع ۲- انتقال از نوع به جنس ۳- انتقال از نوع به نوع ۴- انتقال بر حسب تمثیل یا قیاس (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۱۵۲)

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و آوریو آرمسترانگ

بسیاری می‌پندارند که ارسطو استعاره را تشبیه کوتاه شده می‌داند اما او در « ریطوریکا » می‌گوید: تشبیه هم نوعی استعاره است البته با اندکی اختلاف (ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۰۶ و Leezenberg, ۲۰۰۱: ۴۱) شاید تفاوت تشبیه و استعاره از دیدگاه ارسطو در این باشد که تشبیه به علت حضور ادات تشبیه و وجه شبه از این همانی و ادعای یکسانی کمتری نسبت به استعاره برخوردار است. آنچه از سخنان ارسطو درباره استعاره برمی‌آید حاکی از آن است که استعاره تنها شامل جابجایی لغات است و مصادیق و مفاهیم را در بر نمی‌گیرد و بدین اعتبار استعاره در نزد او امری است زبانی و لفظی و نه امری ذهنی (Leezenberg: ۸-۳۲) بلاغت دانان پس از ارسطو یعنی کسانی چون سیسرون، هوراس، لونگینوس و کوئیتیلیانوس، متأثر از آرای ارسطو و یا براساس استنباطات شخصی خود از آثار او، بیش از پیش بر رعایت اصل تناسب در استعاره تأکید کردند؛ بدین معنا که عناصر سازنده استعاره باید با یکدیگر و همچنین با زندگی واقعی هماهنگ باشند. بر این اساس، استعاره‌های قابل دریافت (قریب) مایه التذاذ هستند و استعاره‌هایی که حاوی هیچ شباهتی نباشند (بعید) مطرود می‌گردند. استعاره به شرط رعایت تناسب، یکی از صناعات ادبی خواهد بود که نقش آن تزیین زبان متعارف است و لذا از آن انفکاک پذیر است. (هاوکس، ۱۳۷۷: ۲۵)

در این میان نویسنده کتاب « ریتوریکا اد هرنیوم » شش کارکرد برای استعاره بر می‌شمارد ۱- برای وضوح ۲- برای ایجاز ۳- برای پرهیز از رکاکت ۴- برای بزرگ‌نمایی ۵- برای کوچک‌نمایی ۶- برای تزیین کردن (همان، ۲۸)

اما در قرون وسطی نظریه ادبی در خور اعتنایی پدیدنیامد و به تبیین و صدور احکام استعاره بر پایه شیوه کلاسیک (ارسطو و پیروانش) توجه بسیاری شد. (واینریش، ۱۳۷۷: ۲۹۳ و جانسون، ۱۳۸۳: ۶۶)

در قرون هفده و هجده، این طرز نگرش به استعاره به اوج خود رسید. استعاره و کلاً صناعات ادبی عناصری تزیینی و برافزوده به زبان محسوب می‌شدند و التزام به کلام صریح، واضح و عاری از استعاره ترغیب می‌شد. (هاوکس، ۱۳۷۷: ۵۴ - ۴۹) البته در همین قرن

هجدهم مکتبی به نام «رمانتیسزم» در حال تکوین بود که نظریه استعاره در نزد متفکران این مکتب به جانب قطب مخالف کلاسیسم میل کرد. دیدگاه ایشان، زبان شعری و برجسته ترین عنصر آن یعنی استعاره را برآمده از سرشت خود زبان و جزء لاینفک آن تلقی می‌کرد. (همان: ۵۶) بزرگانی چون ویکو، شلی، هردر، ورد زورث، کولریج تلاش نمودند که استعاره را از تفکری که آنرا تزئین واقعیت می‌ساخت خارج سازند و آن را راهی برای اندیشیدن و تجربه امور واقع معرفی نمایند. در این میان کولریج (۱۸۳۴-۱۷۷۲) برجسته ترین نظریه پرداز رمانتیک، تحولی در حوزه ادب و تبعاً نگرش به استعاره ایجاد کرد. او با طرح بحث تخیل و تقسیم آن به دو وجه اولیه و ثانویه و بیان تمایز آن دو با خیال یا وهم (fancy) باعث شد نگاه به استعاره از شکل عنصری تزئینی و جامه ای پوشانده شده بر اندیشه ای از پیش موجود، بیرون آمده و به عنصری فی نفسه اندیشه بدل شود، عنصری که ارکان آن بر هم کنش و واکنش دارند، امتزاج می‌یابند و به وحدت می‌رسند و از درون خود واقعیتی نو می‌سازند (همان: ۸۵-۵۹) این نوع نگرش، بزرگترین کولریج شناس یعنی آرمسترانگ ریچاردز (همان: ۸۶) را بر آن داشت که به نقد دیدگاه بلاغت دانان پیش از خود در خصوص استعاره پردازد و بر تبیین نظریه استعاره تعاملی همّت گمارد.

بخش دوم: بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه ریچاردز و جرجانی

همان طور که در مقدمه یادآور شدیم در این بخش که محور اصلی مقاله حاضر است. بر آن هستیم که به بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه دو اندیشمند مذکور پردازیم بدین منظور این بخش را به دو قسمت تقسیم نمودیم:

۱. وجوه شباهت دیدگاه دو متفکر مذکور درباره استعاره

۲. وجوه اختلاف دیدگاه ایشان درباره استعاره

همچنین از آنجایی که قائل شدن به کارکرد معناشناختی استعاره، نکته اصلی و نوین پژوهش ریچاردز درباره استعاره می باشد که تحولاتی را در پژوهش های استعاری بعد از او به وجود آورد؛ همان نکته ای که محور اصلی پژوهش جرجانی نیز بوده است، لازم دیدیم ابتدا

معنا و مفهوم آن را که مبنای دیدگاه هر دو متفکر درباره استعاره می‌باشد و شباهت‌هایی دارد بررسی نماییم .

۱-۲ - وجوه شباهت :

۱-۱-۲ - معنا و فهم آن از دیدگاه ریچاردز و جرجانی

بہتر است قبل از ورود به بحث استعاره که از عناصر بنیانی در خلق معنا است ، به مسأله معنی و فهم آن از دیدگاه ریچاردز و جرجانی اشاره ای داشته باشیم . بررسی نظریه ریچاردز حاکی از آن است که معنا و فهم آن به عنوان نخستین مسأله بلاغت ، محور اصلی پژوهش‌های او است . ریچاردز می‌گوید : « از آنجا که کلّ موضوع بلاغت سر از مقایسه بین معانی کلمات در می‌آورد فکر می‌کنم نخستین مسأله باید همین باشد. » (ریچاردز ، ۱۳۸۲ : ۴۷) همچنین اظهار می‌دارد « مشکل اصلی خواندن، یعنی فهمیدن معنا ، نقطه آغاز آشکار کار ماست . پاسخ این پرسش‌های ظاهراً ساده ، معنا چیست؟ وقتی می‌کوشیم تا آنرا بفهمیم چه می‌کنیم ؟ چه چیزی را می‌فهمیم؟ شاه کلید تمام مسائل نقد است . (ابو ادیب، ۱۳۸۴ : ۵۹) جرجانی نیز هدف پژوهش‌های خود را معنا و فهم آن بیان می‌کند و به صراحت ابراز می‌دارد: « این را باید دانست غرض من از این کلامی که آغاز کردم و اساسی که ریختم آن است که به بیان امر معانی پردازم و انواع و اجناس آن را از هم جدا کنم و احوال معانی را در منصب و موقعیت خوبی که در قلمرو اندیشه و عقل دارند و قرار گرفتن آن در جایگاه خودشان بیان دارم. » (جرجانی، ۲۰۰۵ : ۲۸ و جرجانی، ۱۳۷۰ : ۱۵) اما در جواب این پرسش که این معنا چگونه شکل یافته و بروز می‌یابد؟ ریچارد معتقد است که هر کلام معنا داری از واژه‌هایی تشکیل می‌شود که دارای یک شکل ظاهری (صورت گفتاری یا نوشتاری) و یک معنا است البته معنایی سیال که در صورت قرار گرفتن در یک ساختار (جمله و متن) معنای معین و مشخص پیدا می‌کند ، او این مسأله را نه تنها در خصوص کلمات بلکه در موضوعاتی چون موسیقی و نقاشی نیز جاری می‌داند « یک نت در یک قطعه موسیقی ویژگی خود را از نت‌های پیرامون اخذ می‌کند و با آنها همیاری می‌کند . یک رنگ مشهود رنگی است که فقط نسبت به

هم نمایی دیگر رنگ‌ها با او در یک زمینه بصری قابل مشاهده است، اندازه یا فاصله یک شیء فقط در مقایسه با دیگر اشیائی که با آن هستند قابل درک است؛ در مورد کلمات نیز مطلب از همین قرار است. منتهی خیلی بیشتر از چیزهای دیگر، معنایی که از یک کلمه می‌فهمیم تنها در نسبت با معانی دیگر کلماتی که همراه آن هستند حاصل می‌شود» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۷۹) این مطلب آن قدر مهم و اساسی به نظر می‌رسد که ریچاردز را بر آن می‌دارد تا در آثار دیگر خود نیز آن را تأکید نماید؛ از جمله می‌گوید: «واژه‌ها لزوماً واحدهای معنا نیستند و یک واژه به خودی خود جدای از یک پاره گفتار معنایی ندارد و یا اینکه معناهای ممکن زیادی دارد تنها وقتی معناهای ممکنش با معناهای واژه‌های دیگر ترکیب می‌شود معنایی می‌یابد که از آن خوشمان می‌آید» (ابودیب، ۱۳۸۴: ۵۹) اما این ساختاری که به کلمه معنی مشخصی را اعطا می‌کند چگونه شکل می‌یابد؟ ریچاردز در پاسخ سوال فوق بیان می‌کند که «واژه‌ها مطابق افکارند و آرایش و پیوند مشروع واژه‌ها مطابق قوانین تفکر و اعمال و عواطف ذهن فکر کننده‌اند.» (همان: ۵۹)

جالب است بدانیم که این نگرش به معنی و ساختار را عبدالقاهر جرجانی بسیار مفصل و در ده‌ها صفحه ۹ قرن پیش از ریچاردز مورد بررسی قرار داده است. از جمله بیانات روشن و گویای جرجانی که مؤید ادعای فوق است می‌توان به عبارات زیر استناد جست «الفاظ مفردی که همان وضع لغوی می‌باشند برای این وضع نشده‌اند که معانی آنها فی نفسه فهمیده می‌شوند. بلکه وضع آنها برای آن است که معانی به یکدیگر ضمیمه شوند و از میان آنها مطلبی ادراک شود.» (جرجانی، ۱۹۹۷: ۳۹۱ و جرجانی ۱۳۶۸: ۶۳۴) و «آیا این مطلب در ذهن کسی هر چند بکوشد خطور می‌کند که بگوید دو کلمه بدون ملاحظه موقعیت آنها در نظم و تألیف کلام تفضیلی نسبت به یکدیگر دارند... مسلماً خیر.

اینگونه نیست مگر آنکه موقعیت دو کلمه به جهت نظم و کلام و تناسب معنی آن با معانی الفاظ مجاور آن و برتری آن را از لحاظ انس با کلمات دیگر در نظر آوریم... الفاظ از حیث اینکه مجردند و کلماتی مفردند مزیتی نمی‌یابند، بلکه فضیلت و عدم فضیلت الفاظ

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و آیور آرمسترانگ

مربوط است به تناسب معنی لفظی با لفظ دیگر که پیش از آن آمده یا بعد از آن قرار گرفته است. « (جرجانی ، ۱۹۹۷ : ۵۳ و ۵۲ و جرجانی ، ۱۳۶۸ : ۸۶) و « از جمله موضوعاتی که در دقت نظر گوینده اصل و قاعده است و در منظور کردن مقاصد نحوی راه و روش آن غامض می شود این است که گاه اجزای کلام شما وحدتی را تشکیل می دهند و در یکدیگر داخل می شوند و جزء دوم کلام با جزء اول ارتباط محکمی می یابد به طوری که اجزای کلام را در ذهن خودتان بایستی به صورت واحدی وضع کنید یعنی حال و مقام شما در مورد اجزای کلام همچون سازنده بنایی می شود که در یک حال با دست راستش آجری را در محل آن جای می دهد و در همان حال با دست چپش آجر دیگری را در محل دیگری و حتی در همان حال محل آجر سوم و چهارم را نیز در نظر می گیرد و پس از ترتیب دادن دو تای اول ، سومی و چهارمی را هم در مکان خودشان جای می دهد » (جرجانی ، ۱۹۹۷ : ۸۷ و جرجانی ، ۱۳۶۸ : ۱۵۱) به هر حال کاملاً روشن است که هر دو بلاغت دان استعاره را به عنوان عنصری که در ساختار سخن معنا و تبلور می یابد مورد توجه قرار داده اند. جرجانی حتی به وضوح بیان کرده است که « در استعاره امری است که بیان آن ممکن نیست مگر بعد از علم به نظم کلام و اطلاع بر حقیقت آن. » (جرجانی ، ۱۹۹۷ : ۹۲ و جرجانی ، ۱۳۶۸ : ۱۵۷)

۲-۱-۲- استعاره تعاملی (استعاره به عنوان واحدی مضاعف) از دیدگاه ریچاردز

و جرجانی

اما در خصوص استعاره تعاملی و به عبارتی استعاره به عنوان واحد مضاعف که از دستاوردهای مهم ریچاردز برشمرده شده است (هاوکس، ۱۳۷۷ : ۸۸) ریچاردز با این ادبیات گفتاری که در سراسر تاریخ بلاغت به استعاره به دیده نوعی تردستی فوق العاده ماهرانه نگاه کرده اند (ریچاردز ، ۱۳۸۲ : ۱۰۰) و نظریه سنتی فقط انواع اندکی از استعاره ها را مورد توجه قرار می دهد و کاربرد اصطلاح استعاره را فقط به اندکی از استعاره ها تخصیص می دهد و به همین سبب استعاره را موضوعی کلامی و تغییر و انتقال کلمات جلوه می دهد (همان : ۱۰۴) بنابراین اکثر تحقیقات سنتی در مورد استعاره فایده چندانی ندارند چرا که تصوراتی هستند

مبنی بر اینکه صنایع بیانی فقط تزئین یا زیبایی اضافی اند و معنی صریح مستعارله است که فقط اهمیت دارد و چیزی است که خواننده با حوصله بدون در نظر گرفتن صنایع بیانی باید بفهمد (همان : ۱۰۹) به مقابله با دیدگاه سنتی که استعاره را موضوع کلامی و تغییر و انتقال کلمات جلوه می‌داد می‌پردازد و آن را به شدت رد می‌کند و دیدگاه خود را که در تضاد با نگرش سنتی به استعاره است مطرح می‌نماید، دیدگاهی که مستعارله و مستعار منه را در کنش متقابل با یکدیگر در نظر می‌گیرد و کلمه مستعار را کلمه ای متشکل از هر دو عنصر مذکور و البته جدای از آنها می‌داند. به گفته خودش « وقتی استعاره ای به کار می‌بریم، دو تصور از دو چیز متفاوت داریم که دارای کنش متقابل هستند و کلمه یا عبارت واحدی (مستعار) که معنایش برآیند کنش متقابل آنهاست، آن دو را حمایت می‌کند. » (همان، ۱۰۳) او نظریه‌اش را اینگونه تشریح می‌کند که حضور همزمان مستعار منه و مستعارله منجر به معنایی می‌شود که قطعاً با (مستعارله=مشبه) فرق می‌کند، معنایی که بدون کنش و واکنش آن دو قابل حصول نیست. در این نگرش مستعار منه نیز معمولاً عنصر تزئینی محض برای مستعارله نیست که از جهات دیگر به واسطه آن ثابت بماند، بلکه مستعار منه و مستعارله با همکاری هم، معنایی به دست می‌دهند که دارای قدرت‌هایی متغییرتر از آن است که بتوان به هر یک از آن دو نسبت داد. البته این معنی حاصله متناسب با استعاره‌های مختلف به شدت تغییر می‌کند. (همان : ۱۰۹) بنابراین مفهوم محوری این دیدگاه وجود فرایندی تعاملی در استعاره میان مستعار منه و مستعارله است به طوری که ماحصل، چیزی متفاوت از هریک از دو سوی رابطه تعامل باشد. بررسی آرای جرجانی نیز حاکی از آن است که او نیز مانند ریچاردز به صراحت با دیدگاه پیشینیانش که استعاره را انتقال و تغییر در یک کلمه می‌پنداشتند مخالفت نموده و آن را رد می‌کند و دیدگاهی را شایسته می‌داند که نمایانگر تعامل دو رکن استعاره با هم است. البته از آنجایی که جرجانی در آغاز کتاب اسرار البلاغه خود تعریفی از استعاره ارائه می‌دهد که بیانگر نقل و انتقال کلمه و مؤید دیدگاه پیشینیان است و نیز به گفته خود جرجانی غامض بودن فهم استعاره تعاملی باعث شده است بسیاری این تعریف مذکور در اسرار البلاغه را معیار

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و آیور آرمسترانگ

قرار دهند و متوجه نشوند که جرجانی در جای جای دلایل الإعجاز و حتی در قسمت پایانی اسرار البلاغه (جرجانی ، ۲۰۰۵ : ۳۰۰) به مخالفت با دیدگاه مذکور پرداخته و بر نظریه تعامل دو رکن در استعاره مهر تأیید نهاده و آن را تأکید نموده است .

به منظور روشن شدن دیدگاه جرجانی و میزان شباهت نظریه ریچاردز با آن به عبارتی از جرجانی استناد می‌نماییم. جرجانی در رد دیدگاه سنتی درباره استعاره می‌گوید : «لازم است دانسته شود که در کلام عده ای لفظ نقل در مورد استعاره زیاد به کار رفته است مثلاً می‌گویند " استعاره تعلیق عبارت است بر غیر معنایی که در اصل لغت برای آن معنی وضع شده است بر سبیل نقل کلمه " قاضی ابولحسن گوید " استعاره آن است که در آن از ذکر معنی اصلی به ذکر اسم مستعار اکتفا شود و آن عبارت را نقل داده و در محلی غیر از آن عبارت قرار دهند " از خصوصیات بعضی معانی غامض و درعین حال لطیف این است که تصویر آن بوجهی که عامه مردم بدان معتقدند دشوار می‌گردد و لذا در عباراتی که با آن عبارات از استعاره تعبیر می‌شود امری پیش می‌آید که موهم خطاست و تعبیر عده ای در خصوص استعاره که می‌گویند: استعاره نقل عبارت است از معنی موضوع له صحیح نیست که ملاک و مورد اعتبار قرار گیرد. » (جرجانی ، ۱۹۹۷ : ۳۱۸ و جرجانی ، ۱۳۶۸ : ۵۱۷) اما اگر استعاره نقل اسم نیست چیست ؟ جرجانی معتقد است که استعاره ادعای معنی اسم است برای شیء نه نقل دادن اسم از شیء زیرا اسم از معنی موضوع له منحرف نمی‌شود بلکه بر آن معنی ثابت و برقرار است . (جرجانی ، ۱۹۹۷ : ۳۲۰ و جرجانی ۱۳۶۸ : ۵۱۷) او با استناد به عاریه دادن و عاریه گرفتن اموال در میان مردم ، به زیبایی فرآیند شکل گیری استعاره را به صورتی که یک کلمه هم زمان بتواند هم به معنی حقیقی و هم معنی مجازی خود ارجاع دهد و اثرات هر دو معنی نیز در آن نمود داشته باشد را توضیح می‌دهد و می‌گوید : « توضیح این معنی آن است که مالکیت عاریه دهنده از مستعار از بین نمی‌رود و این حق از او هرگز سلب نمی‌شود . پس عاریه را به این خاطر عاریه گفته‌اند که سلطه مستعیر بر عاریه تا هنگامی است که سلطه عاریه دهنده بر آن مال باقی بوده و مالکیتش از بین نرفته است ، نمی‌توان تصور کرد که مستعیر

تصرفی در مال داشته باشد که مالک و عاریه دهنده آن تصرف را در آن نداشته باشد و محال است که مستعیر در مالی دست یابد ولی سلطه کسی که مال از او عاریه گرفته شده از بین برود. (جرجانی ، ۲۰۰۵ : ۳۰۰ و جرجانی ، ۱۳۷۰ : ۲۵۹)

نقل قول‌های آورده شد از جرجانی گویای آن است که استعاره انتقال یک نام برای استفاده به معنای دیگری نیست ، چرا که واژه در معنای خودش به کار می‌رود و استعاره انتساب معنای یک نام به چیز دیگری است؛ در نتیجه رابطه بین دو هستی مبنای این فرآیند انتساب است ؛ مبنای تشابه تشدید شده بین دو هستی است . بنابراین استعاره امتزاج بین معناهای دو هستی است بر مبنای تشابه بین برخی اوصاف آنها ؛ به دلیل این ویژگی هاست که گفته می‌شود استعاره ارائه واحدی مضاعف است . بهتر است جهت روش‌تر شدن موضوع ، استعاره تعاملی را در مثال مشهور « رأیت اسداً یرمی = شیری را دیدم که تیر می‌انداخت » توضیح دهیم. در این مثال « شخص شجاع » مستعارله و « شیر » مستعارمنه است . « شیر » در این مثال به عنوان یک شیء نیست بلکه شبکه‌ای از مفاهیم و تداعی هاست . بر طبق دیدگاه مبنی بر استعاره تعاملی ، ما شبکه‌ای از مفاهیم و صفات متعلق به شیر از قبیل شجاعت ، قوت ، سرعت عمل و صفاتی از این قبیل را که با آن شیر متداعی است برای مستعارله یعنی انسان شجاع لحاظ می‌کنیم . این صفات بخشی از صفات موجود در شیر است . شیر اوصاف دیگری نیز دارد که آنرا در نظر نگرفته‌ایم ، همچنین بعضی از ویژگی‌های مستعارله مانند قدرت و شجاعت شخص است که باعث شده ما شیر را به عنوان مستعارمنه انتخاب کنیم و از این طریق این صفات را مورد تأکید و مبالغه قرار دهیم . این امر متقابلاً تغییرات مشابهی در هر دو رکن مستعارمنه و مستعارله ایجاد می‌کند ، یعنی پس از استعاره شدن شیر در تصور شنونده تغییراتی نسبت به این حیوان به عنوان مثال اعلای شجاعت ایجاد می‌شود . بنابراین در اینجا شیر فقط دال بر یک حیوان جنگلی نیست بلکه این استعاره شدن و قرار گرفتن در بافتی که بیانگر مجازی بودن آن است تداعی‌های گسترده‌ای را به دنبال خواهد داشت که معنای حقیقی این کلمه هرگز آن را دارا نیست .

۲-۱-۳- غرض و هدف استعاره از دیدگاه ریچاردز و جرجانی

اما در این خصوص که هدف از استعاره چیست؟ ریچاردز معتقد است هدف استعاره آن است که باید به معنایی دلالت کند که لازم است. او در انتقاد به "هولم" که هدف استعاره را توصیف دقیق، روشنگر و مشخص بیان می‌کند می‌گوید «اگر فقط می‌گفت کلمات باید کاری کنند که ما به طور کامل و شایسته از هر چیزی که باشد آگاه شویم یعنی زبان باید واقعاً معنی آن را بیان کند، می‌توانستیم با او موافق باشیم یعنی استعاره باید به معنایی دلالت کند که لازم است.» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۱۳۹) جرجانی نیز اگر چه برخلاف ریچاردز اغراض و اهدافی را که پیشینیان درباره استعاره آورده اند مورد تأیید قرار می‌دهد (جرجانی، ۲۰۰۵: ۴۰ و ۴۱؛ ۱۳۷۰: ۲۴) نکته ای را به آن می‌افزاید که گویی سخن ریچاردز دقیقاً مؤید آن است. جرجانی در تحلیل استعاره‌های بیت زیر

فأسبلت لؤلؤاً من نرجس و سقت
ورداً و عضت علی العناب بالبرد

ترجمه: مروارید اشک از نرگس چشمانش فرو ریخت و گل رخسارش را بدان آبیاری کرد و با دندانهای سپید تگرگی خود عناب لبش را بفشرد.
می‌گوید: «ملاحظه می‌کنید که بیت فوق به شما این مطالب را افاده کرده که اشک از شباهت به مروارید و چشم از شباهت به نرگس هیچ نوع نقص و محرومیتی ندارد؛ بنابراین این حسن و لطافتی را که در این بیت احساس می‌کنید تنها جهتش آن است که معنی را اینگونه به شما افاده کرده است؛ یعنی شما می‌توانید این معنی را به طور صریح هم بیاورید و بگویید: اشکی که گویی خود مروارید بود از چشمانی که حقیقتاً گل نرگس را می‌مانست فرو ریخت؛ ولی با این عبارت دیگر از آن حسن و لطافت مطلقاً چیزی احساس نخواهید کرد.» (جرجانی، ۱۹۹۷: ۳۲۶ و جرجانی، ۱۳۶۸: ۵۲۸)

۲-۲- وجوه اختلاف دیدگاه ریچاردز و جرجانی درباره استعاره

۲-۲-۱- توجه جرجانی به اغراض و اهداف ذکر شده توسط پیشینیان درباره

استعاره و عدم توجه ریچاردز به آن

آنچه از سخنان ریچاردز خاصه در دو فصل پایانی فلسفه بلاغت بر می آید حاکی از آن است که او هدف استعاره را تنها کارکرد شناختی آن می داند و اهدافی که دیگران درباره استعاره ذکر کرده اند مانند توصیف دقیق و روشنگر یا تزئین کلام نادرست می شمارد؛ حتی بارها (از جمله همین عبارت قبلی درباره انتقادش به هولم) بر آنانی که این اغراض را به عنوان اهداف استعاره بر شمرده اند انتقاد می کند. (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۱۰۹ و ۱۳۹) جرجانی نیز اگر چه هدف و غرض اصلی استعاره را کارکرد معنایی و شناختی آن می داند ولی به اغراض و اهدافی که پیشینیان برای استعاره آورده بودند نیز توجه کرده است، و اغراضی مانند: روشن ساختن معنی، تاکید، مبالغه، ایجاز، آراستن و تزئین سخن، جاندار پنداری و انسان پنداری را از کارکردهای استعاره و ارزشهای هنری آن بر می شمارد. (جرجانی، ۲۰۰۵: ۴۰ و ۴۱)

۲-۲-۲- قائل بودن به رابطه شباهت به عنوان تنها رابطه موجود بین معنای حقیقی

و معنای مجازی در استعاره از دیدگاه جرجانی و توجه به رابطه های غیر از شباهت از دیدگاه ریچاردز.

ریچاردز به صراحت بیان می کند « اقرار به اینکه استعاره منجر به همانند سازی و یکی سازی می شود، تقریباً همیشه گمراه کننده و مشکل آفرین است. به طور کلی، بسیار اندک اند استعاره هایی که ناهمخوانی مستعار له و مستعار منه به اندازه شباهت های آنها دخیل نباشد. معمولاً شباهت تا حدودی زمینه ظاهری انتقال است اما تغییر ویژه مستعار له که مستعار منه باعث آن می شود حتی بیشتر از آن که نتیجه شباهت ها باشد نتیجه تفاوت ها است.» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۱۳۴)

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و آیور آرمسترانگ

در حالیکه جرجانی تنها شباهت را در تعامل بین دو هستی (مستعار منه و مستعار له) دخیل می‌داند و معتقد است که هرگونه رابطه غیر شباهت نمی‌تواند به تعامل بین دو هستی و خلق معنی مضاعف بیانجامد. (جرجانی ، ۲۰۰۵ : ۳۰۰ و جرجانی ، ۱۳۷۰ : ۲۵۹).

اما با توجه به تحقیقات متفکرانی چون اربن که درباره نمادگرایی و رابطه آن با استعاره انجام داده اند . مهمترین پیامد قائل شدن به رابطه شباهت به عنوان تنها رابطه موجود بین معنای حقیقی و معنای مجازی در استعاره از دیدگاه جرجانی ، آن است که این تنها دیدگاه درباره استعاره است که آن را به نمادگرایی متافیزیک و اسطوره مرتبط می‌کند . (ابودیب ، ۱۳۸۴ : ۲۱۳) به عقیده اربن نماد منشأ در مشابهت و همانندی دارد، همانندی فکر و قصد همیشه در نماد به طور ضمنی دیده می‌شود ، ویژگی اساسی هر نماد آن است که در اصل ، نماد استعاره است . قانون عام رشد و تحول زبان عبارت است از ... تحول از تقلید به قیاس (استعاره) و از استعاره به نماد . (همان : ۲۱۴) بنابراین اگر این دیدگاه را بپذیریم که استعاره بر پایه هر نوع انتقال صورت می‌گیرد ، اهمیت واقعی استعاره تضعیف می‌شود و دیگر ممکن نیست بتوان این صنعت ادبی را با نمادگرایی مرتبط کرد .

نتیجه گیری

بلاغت دانان اسلامی در پرتو اثبات اعجاز قرآن و درک زیبایی‌های آن و نیز فهم متون برجسته ادبی برجای مانده از پیشینیان خود به پژوهش‌های ژرفی در زمینه‌های زبان‌شناسی و نقد ادبی و از جمله مهمترین موضوعات آن یعنی استعاره پرداخته‌اند.

از برجسته‌ترین بلاغت دانان اسلامی شخصیتی ایرانی الاصل به نام عبدالقاهر جرجانی است که پژوهشی عمیق و روشمند در حوزه مذکور انجام داده است. او دیدگاهی را مطرح کرده است که ۹ قرن پس از او ریچاردز بلاغت دان و ناقد شهیر غربی که با ارائه نظریه ای در باب استعاره تحوّل‌ی ایجاد کرد گاه عیناً ناقل گفتار اوست. نگرش متحولانه ریچاردز به متن که برخلاف پیشینیان، آن را یک واحد و ساختار در هم تنیده در نظر می‌گیرد که هر کلمه این ساختار (از جمله استعاره) در کنار دیگر کلمات، معنا و مفهوم یافته و مورد ارزیابی زیبایی‌شناختی قرار می‌گیرد و نیز این مطلب که استعاره عنصری تزئینی در زبان نیست بلکه برآمده از اندیشه است و بیانگر معنایی خاص که مطلوب گوینده آن است، بنابراین دارای کارکردی شناختی می‌باشد؛ چیزی غیر از گفتار جرجانی که همّت خود را در آثار بلاغی‌اش صرف تبیین آن نموده است نمی‌باشد.

این مطلب حتی اگر از باب توارد ذهنی باشد و ریچاردز ارتباط و آگاهی نسبت به جرجانی افکارش نداشته باشد، عظمت کار این بلاغت دان اسلامی را می‌رساند و لزوم قرائتی دیگر گونه و ژرف را نسبت به آثار پیشینیان می‌نمایاند و بر استفاده از آن اندیشه‌ها در پژوهش‌های نوین تأکید می‌ورزد.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید
- ۲- الآمدی محسن بن بشر، بی تا، الموازنه بین شعراً بی تمام و البحتری، تحقیق احمد صقر، الطبعة الرابعة، دارالمعارف.
- ۳- ارسطو، (۱۳۷۱)، ریطوریکا (فن خطابه)، ترجمه پرخیده ملکی، تهران، اقبال.
- ۴- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، (۱۹۷۳م)، تأویل مشکل القرآن، تحقیق احمد صقر، الطبعة الثانية، القاهرة، دارالتراث.
- ۵- ابن المعتز، عبدالله، (۱۹۷۹)، البديع، تحقیق کراتشو فسکی، الطبعة الثانية، مکتبه المثنی.
- ۶- ابودیب، کمال، (۱۳۸۴)، صور خیال در نظریه جرجانی، ترجمه فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی، تهران مرکز مطالعات و تحقیقات هنری.
- ۷- ابوهلال العسگری، حسن بن عبدالله، بیتا، الصناعتین فی الکتابه و الشعر، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، مطبعة عیسی البابی الحلبي.
- ۸- بورشه و دیگران، (۱۳۷۷)، زبان شناسی و ادبیات: تاریخچه چند اصطلاح، ترجمه کورورش صفوی، تهران، هرمس.
- ۹- الجاحظ، (۱۹۲۶م)، عمرو بن محبوب، البیان التبیین، تحقیق و شرح حسن السندوبی، الطبعة الأولى، مصر، المکتبه التجاریه.
- ۱۰- جانسون، مارک، (۱۳۸۳)، ذیل مدخل استعاره « نظر اجمالی » ترجمه سعید رضا طلاجو، در دایره المعارف زیبایی شناسی مایکل کلی، ترجمه عباس مخبر و دیگران، تهران، مؤسسه فرهنگی گسترش هنر.
- ۱۱- الجرجانی، عبدالقاهر، (۱۹۹۷)، دلائل الأعجاز، شرح و تعلیق محمد التنجی، الطبعة الثانية، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۱۲- _____، (۲۰۰۵)، اسرار البلاغه، تحقیق محمد الإسکندرانی و م. مسعود، بیروت، دارالکتب العربی.

- ۱۳- _____، (۱۳۶۸)، دلائل الإعجاز، ترجمه سید محمد رادمش، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۴- _____، (۱۳۷۰)، اسرار البلاغه، ترجمه جلیل تجلیل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- الرقمانی، علی بن عیسی، (۱۹۸۶)، النکت فی اعجاز القرآن، ضمن ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، تحقیق محمد خلف الله و محمد زغلول سلام، القاهرة، دارالمعارف.
- ۱۶- ریچاردز، ا.آر.مسترانگ، (۱۳۸۲)، فلسفه بلاغت، ترجمه علی محمدی آسیابادی، چاپ اول، تهران، نشر قطره.
- ۱۷- _____، (۱۳۸۸)، اصول نقد ادبی، ترجمه سعید حمیدیان، چاپ دوم تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۲)، ارسطو و فن شعر، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- ۱۹- السامرایبی، مهدی صالح، (۱۹۷۷)، المجاز فی البلاغه العربیه، الطبعة الأولى، سوریه، دارالدعوة.
- ۲۰- سعیدی روشن، محمد باقر، (۱۳۸۱)، زبان قرآن؛ زبان نمادها یا حقایق متعالی، در قرآن در آینه پژوهش، تهران، نشر هستی نما.
- ۲۲- سلوم، تامر، (۱۹۸۳)، نظریه اللغة و الجمال فی النقد العربی، الطبعة الأولى، اللاذقیه دارالحوار للنشر.
- ۲۳- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۷۸)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات آگاه.
- ۲۴- عبدالحسینی، حسین، (۱۳۸۸)، مبانی زیبایی شناسی استعاره از دیدگاه ابوهلال عسگری، در مجموعه مقالات همایش منطقه‌ای پیوند هنر و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علی آباد کتول.
- ۲۵- قدامه بن جعفر، (۱۳۰۲ق)، نقد الشعر، الطبعة الأولى، قسطنطنیه، مطبعة الجوائب.

بررسی تطبیقی استعاره از دیدگاه عبدالقاهر جرجانی و آیور آرمسترانگ

۲۶- مطلوب، احمد، (۱۹۷۳)، عبدالقاهر الجرجانی بلاغته و نقده، الطبعة الأولى، بیروت،
و كاله المطبوعات.

۲۷- واینریش، (۱۳۷۷)، استعاره، در زبان شناسی و ادبیات، ترجمه کوروش صفوی، تهران
هرمس.

۲۸- هاوکس، ترنس، (۱۳۷۷)، استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.

۲۹- Leezenberg, michiel, ۲۰۰۱, contexts of metaphor, London, ELSEVIER.

Archive of SID